



درآمد

شهید علیرضا افشار از جمله خبرنگاران عرصه خبر بود که مراحل رشد و ترقی در این عرصه را با سرعت پشت سر گذاشت. او در عرصه‌های مختلف (نظامی، ورزشی، سیاسی و...)، خبر تهیه می‌کرد. وی از جمله خبرنگاران توانایی بود که در این مدت کوتاه فرد اثرگذاری در حوزه حرفه‌ایش بود. هم‌چنین به عنوان بهترین خبرنگار دفاع مقدس انتخاب شد، اما به هر حال تقدیر الهی، او را از خانواده خبر و خبرنگاری گرفت. در ادامه شهید افشار را از زبان پدرشان به تصویر می‌کشیم.

گفت و شنود شاهد یاران با عباس افشار  
(پدر شهید علیرضا افشار)

## آرزوی شهادت داشت...

آوردند. از این حرفه چه هدفی را دنبال می‌کردند؟  
علیرضا بچه بلندپروازی بود. او هم مثل همه جوان‌های دیگر علاقه به ترقی کردن و مشهور شدن داشت. دوست داشت در جامعه جا بیفتد. جوان‌ها به دلیل دیدگاه خاص و جنس نگاهشان به زندگی و طرز فکرشان، به جایگاهشان در جامعه و اینکه عده زیادی آنها را بشناسند، علاقه زیادی نشان می‌دهند. علیرضا هم از این قاعده مستثنی نبود. ضمن اینکه ایشان روابط اجتماعی و ارتباطات قوی‌ای هم داشت. علاوه بر آن کار در صدا و سیما شغل پرتنوعی است. به خصوص حرفه خبرنگاری که به دلیل ارتباط مستقیم با مردم و افشار مختلف و شغل‌های متفاوت نسبت به بسیاری از مشاغل دیگر تنوع و جذابیت بیشتری دارد.

هفت روز از شهادت علیرضا  
می‌گذشت؛ خانمی نامه‌ای را برای  
شبکه خبر فرستاده و خواسته  
بود که به دست خانواده شهید  
افشار برسانند. ایشان در خواب  
دیده بودند که مزار علیرضا در  
کربلا و در جوار حرم حضرت  
اباعبدالله(ع) است.

البته این نکته را هم ذکر کنم که در کنار همه این جذابیت‌ها و زیبایی‌ها این حرفه مشکلات و خطرات خاص خود را دارد و به این معنا نیست که حرفه‌ای ساده و کار هرکسی باشد. این طور شد که علیرضا این شغل را انتخاب کرد. به نظر من به خوبی توانست در آن موفقیت کسب کند و خود را در این موقعیت جا بیندازد.

درباره زندگی شخصی شهید افشار بگویید.

حدود یک سالی می‌شد که ازدواج کرده بودند. زندگی مشترک کم دوامی داشتند و هنوز به مرحله‌ای نرسیده بود

در زمان حیاتش بین همکاران و مدیرانش زبانزد بود. البته علیرضا زیاد از کار و توانایی‌هایش با ما صحبت نمی‌کرد. حتی یک‌بار هم از مشکلات و مشقاتی که در کارش بود و از سختی‌هایی که متحمل می‌شد، چیزی به ما نگفت و ما از آنها اطلاع دقیقی نداشتیم. بعد از رفتنش تازه فهمیدیم که علیرضا چه بود و ما چه کسی را از دست داده‌ایم! یکی از ویژگی‌هایی که به آن اشاره کردید صبر بود که از ضروریات کار خبرنگاران است. در این خصوص بیشتر توضیح دهید.

نحوه برخورد و رفتار و منش علیرضا بسیار خاص بود. در عین حجب و حیایی که داشت، بسیار صبور بود. همان‌طور که می‌دانید، گاهی ممکن است پدر و مادرها رفتاری را انجام دهند که زیاد برای بچه‌ها خوشایند نباشد، اما به صلاح و نفع فرزندانشان باشد. بعضی از بچه‌ها در برابر این رفتارها واکنش نشان می‌دهند، ولی علیرضا به دلیل صبر زیادی که داشت هیچ‌وقت چیزی نمی‌گفت و فقط نگاه می‌کرد. یادم هست یک‌بار (مثل خیلی از پدرهای دیگر)، به خاطر مسئله‌ای عصبانی شدم و رفتار تند و برخورد شدیدی کردم، اما ایشان هیچ نگفت و بعد از آن هم اصلا به روی خودش و من نیاورد.

البته آن رفتار در راستای تربیت و کاملاً با هدف خیر بود، اما به خاطر رفتار تندم و سکوت او که در برابر من هیچ نگفت، خیلی خجالت کشیدم؛ اما هیچ‌وقت شهادت آن را نداشتم که این حرف را به او بگویم، ولی همیشه به خدا می‌گفتم که من بد کردم. مرا ببخش!

این‌طور معمول است که بیشتر، فرزندان از پدرشان یاد می‌گیرند، اما من معتقدم گاهی ممکن است خیلی چیزها را بزرگ‌ترها از کوچک‌ترها بیاموزند و از رفتارشان درس بگیرند، ولی گفتن و اظهار کردن این مسئله شهادت می‌خواهد. آن‌هم به خاطر غروری است که گاهی ما بزرگ‌ترها داریم. اما من به جرئت می‌گویم که خیلی چیزها را از علیرضا یاد گرفتم. او بچه فوق‌العاده صبوری بود. این خصوصیت علیرضا همیشه در خاطر من هست.

گفتید ایشان پیشتر مشاغل دیگری را نیز آزموده بود. چطور شد که شهید افشار به حرفه خبرنگاری روی

در ابتدا مختصراً شهید علیرضا افشار را معرفی کنید.  
ایشان در چهارم آذرماه سال ۱۳۵۳ در بیمارستان پاس متولد شد. ما همیشه دوست داشتیم اسم فرزند ارشدمان را علی بگذاریم؛ اما به لطف خدا چون روز تولد ایشان هم‌زمان با میلاد حضرت (رضاع) شد، برای اینکه از برکت هر دو امام بزرگوار بهره‌مند شود، اسمش را علیرضا گذاشتیم. دوره ابتدایی را در مدارس رسالت و شهید منتظری به پایان رساند. پس از آنکه مقاطع راهنمایی و دبیرستان را با موفقیت گذراند، در رشته کاردانی دامپزشکی وارد دانشگاه آزاد شد. پس از دو سال که در سش به پایان رسید، به خدمت سربازی رفت و سپس به کار آزاد پرداخت. مدتی هم در نیروی هوایی فعالیت کرد، اما به دلیل علاقه زیادی که به حرفه خبرنگاری داشت، عضو باشگاه خبرنگاران جوان شد.

بعد از مدت کوتاهی با توجه به استعداد و فعالیت گسترده‌اش توانست از خود گزارش‌های ارزشمندی را به یادگار بگذارد.

ایشان در دوره‌های مختلف خبرنگار ویژه نهاد ریاست جمهوری، خبرنگار ستاد ارتحال امام(ره)، خبرنگار رزمایش‌ها و مانورهای ارتش بود و به عنوان بهترین خبرنگار دفاع مقدس نیز انتخاب شد.

از ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری شهید بگویید.

از دید هر پدر و مادری فرزندشان بهترین است و هر پدر و مادری، فرزند خودشان را سرآمد همه می‌دانند. این یک امر طبیعی است. ضمن اینکه علیرضا از جوان‌های دیگر مستثنی نیست. اما نه فقط از نظر من که پدرشان هستم، بلکه از نظر همه کسانی که علیرضا را می‌شناختند و با او ارتباط داشتند؛ جوان بسیار خوش اخلاق، خوش برخورد، بسیار خوش طبع و بذله‌گو بود. او تعامل و روابط اجتماعی بسیار خوبی داشت. هر وقت نگاهش می‌کردی، لبخند قشنگی روی صورتش بود و هیچ‌گاه تبسم از لب‌هایش جدا نمی‌شد. علاوه بر همه اینها بسیار صبور، متین و باحوصله بود.

برای کارش اهمیت بسیار زیادی قائل بود و وقت زیادی را صرف آن می‌کرد. توانایی بالا و استعداد فوق‌العاده ایشان

بود و هر وقت که می‌خواست برود، موقع خداحافظی با ما دست می‌داد و خیلی سریع خداحافظی می‌کرد و می‌رفت. به قول معروف، مثل فرفره در می‌رفت. آن روز صبح وقتی داشت می‌رفت، مثل همیشه عجله نداشت. دم در که رسیدیم خیلی آرام بود. دستم را طوری فشار داد و به چشم‌هایم زل زد که یک آن ترس برم داشت! طوری با هم رویوسی کردیم که برایم تازگی داشت.

با همه اینها علیرضا از همیشه رفتن و اینکه امکان دارد دیگر برنگردد، هیچ نگفت. هیچ وقت لحظه رفتنش را فراموش نمی‌کنم. همین‌طور که از راه پله پایین می‌رفت، نگاهش به در و من و مادرش بود تا اینکه بیرون رفت.

گاهی اوقات که با خودم فکر می‌کنم، می‌بینم واقعا شاید به خودش الهام شده بود. اما باز هم همه اینها حدس‌های من است. ولی این را مطمئنم که اگر ما می‌دانستیم، هیچ وقت نمی‌گذاشتیم که برود، اما ...

دقیقا یادم هست. سال ۱۳۸۰ بود که علیرضا تصادف سختی کرد. هرکس صحنه تصادف را می‌دید، می‌گفت قطعا راننده‌اش فوت کرده! حالا می‌فهمم چه حکمتی بود که نباید برای علیرضا در آن تصادف اتفاقی می‌افتاد. باید می‌ماند و با شهادت می‌رفت.

یکبار دیگر هم اگر اشتباه نکنم در مازندران بود که طی حادثه‌ای دو تا از دندان‌های جلویی‌اش شکست البته همین دو دندان روکش شده موجب شناسایی او بعد از شهادتش شد.

من مطمئنم که خدا علیرضا را برای شهادت نگه داشته بود. علیرضا واقعا لیاقت شهادت را داشت. حالا مفهوم این جمله را می‌فهمم که می‌گوید: «همه باید بروند، اما مهم چطور رفتن است». علیرضا باید با شهادت می‌رفت و جز این حقش نبود. هر وقت گزارشی از شهدا می‌گرفت، به من و مادرش می‌گفت: «ای کاش منم قاطی شهدا بودم». الحمدلله به خواسته‌اش رسید.

حالا که چهار سال از شهادت و نبودنش می‌گذرد، می‌فهمم که چه کارهایی کرده و چه کسی بوده است. چقدر بزرگ بود و ما نمی‌دانستیم. حسرت می‌خورم از اینکه این قدر زود از دستش دادیم.

علیرضا مایه عزت، افتخار و سربلندی ماست. تا زمانی که زنده‌ام، دنبال زنده نگه داشتن یاد و نامش هستم و هیچ وقت اجازه نمی‌دهم خاطراتش از ذهنم بیرون برود. همیشه دنبال این بودم و هستم که خدا علیرضا را از ما قبول بکند و بپذیرد. این مهم است.

مطمئنا رفتار و اعمال و کردار او طوری بود که مورد رضایت خداست و شاهدش هم چنین مرگ باعزتتی که خدا روزی‌اش کرد. امیدوارم و از علیرضا می‌خواهم که با همه بدی‌هایم شفیعم باشد. ■



هفت روز از شهادت علیرضا گذشته بود. خانمی نامه‌ای را برای شبکه خبر فرستاد و خواسته بود آن را به دست خانواده شهید افشار برسانند. ایشان در خواب دیده بودند که مزار علیرضا در کربلا و در جوار حرم حضرت اباعبدالله (ع) است.

گاهی که دلتنگ می‌شوم و به خدا گله می‌کنم که چرا علیرضا را از ما گرفت، با این جمله خودم را آرام می‌کنم که «زمین لایق کسانی که شهید می‌شوند نیست». نمی‌دانم هرچه که هست قطعا قسمت ما و علیرضا این بوده است. به حق هم او لیاقت شهادت را داشت.

#### ایشان حرفه خبرنگاری را از کجا شروع کردند؟

همان‌طور که مختصرا اشاره کردم، وقتی که تحصیل علیرضا در مقطع کاردانی تمام شد، برای مدتی در نیروی هوایی فعالیت کرد. بعد از آن هم مدتی کار آزاد را تجربه کرد، اما بالاخره راهش را پیدا کرد و عضو باشگاه خبرنگاران جوان شد.

این سازمان افراد مبتدی و تازه‌کار را که تجربه زیادی در زمینه خبرنگاری ندارند جذب می‌کند و با دادن آموزش‌های لازم در صورتی که تشخیص بدهند خبرنگار موفقی است، آنها را به بخش‌های مختلف صدا و سیما معرفی می‌کنند.

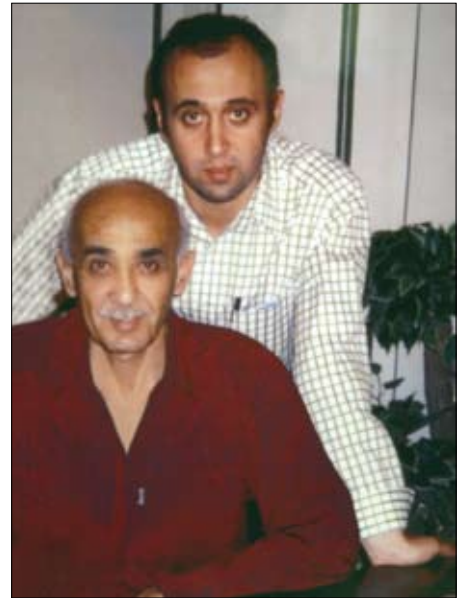
با توجه به استعداد زیاد علیرضا در این زمینه، او توانست با چند گزارش خود را به خوبی معرفی کند و توانایی‌هایش را نشان دهد. از جمله، گزارش‌های شهدای کلکچال، شهدای امامزاده صالح و شهدای گمنام مسجد بلال. بعد از مدتی به شبکه جهانی جام‌جم منتقل شد. این‌طور که دوستانش تعریف می‌کردند، از آنجا علیرضا توانست خود را به خوبی پیدا کند. او در آنجا به عنوان یک خبرنگار فعالیت می‌کرد و از جمله گزارش‌های موفقش مانور اتحاد در ارتش بود که با آن گزارش به خوبی توانست خود را در قالب یک خبرنگار ویژه نظامی معرفی کند. بعد از حدود یک سال و نیم و یا دو سال بعد، از شبکه جام‌جم به شبکه تازه تأسیس خبر راه یافت. در آنجا هم با توجه به تجربیات و سوابقش در زمینه خبرنگاری توانست موقعیتش را تثبیت کند. او خبرنگاری بود که خبرش ناتمام ماند و خود خبرساز شد.

#### روزهای آخر زندگی شهید افشار و دیدگاهشان نسبت به شهادت چگونه بود؟

نحوه شهادت علیرضا با بسیاری از شهدا به خصوص شهدای جنگ تحمیلی متفاوت است. در هنگام جنگ فرد که با هدف مبارزه اعزام می‌شود، مطمئنا قبل از آن زیاد به شهادت فکر کرده است.

اما علیرضا نمی‌دانست و مطمئن نبود که رفتنش شاید دیگر بازگشتی نداشته باشد. به همین خاطر با بسیاری از شهدایی که می‌شناسیم متفاوت است.

اما روزهای آخر رفتارهایی را از علیرضا می‌دیدم که برایم تازگی داشت و در این سی سال گذشته چنین رفتارهایی از ایشان ندیده بودم. شب آخر که علیرضا خانه ما بود، وقتی نگاهش می‌کردم، حس خاصی داشتم. به نظرم خیلی زیباتر می‌آمد. با خودم گفتم: «علیرضا تازگی‌ها خیلی خوشگل‌تر شده!». اما چون معمولا پدرها غرور خاصی دارند، حرف‌های دلشان از این نوع را کم‌تر بیان می‌کنند. من هم آن شب به علیرضا نگفتم که چهره‌اش چقدر فرق کرده است. او کلا بچه پرچم و جوشی



که بخواهد لذت و بهره زیادی ببرد. دقیقا یادم هست که اربعین ایشان همزمان با سالگرد ازدواجش بود. او هنوز به جایی نرسیده بود که خوشی‌های زندگی را لمس کند.

#### طرز تفکرشان چگونه بود و چه چیزهایی در زندگی برایشان مهم بود؟

علیرضا جوان بسیار معتقدی بود. در عین حال زندگی را زیاد سخت نمی‌گرفت. چندان به دنبال تجملات نبود و بیشتر به واقعیات زندگی اهمیت می‌داد. همیشه می‌گفت: «آدم تا جوان است باید بمیرد تا زیر تابوتش پر باشد از جوان‌هایی که سینه‌زنند و...». او همیشه این مطلب را با همین الفاظ و واژه‌ها به مادرش می‌گفت. طبعاً خواسته علیرضا یک زندگی خوب و البته در حد متعارف بود. با وجود اینکه اصلا تجملگرا نبود. کاری که از لحاظ دینی و شرعی درست بود انجام می‌داد و در آن شک نمی‌کرد.

من معتقدم از همان روز اول که علیرضا به دنیا آمد، نظر و عنایت ائمه اطهار (ع) به‌ویژه حضرت رضا (ع) شامل

- علیرضا باید با شهادت می‌رفت
- و جز این حقش نبود. هر وقت
- گزارشی از شهدا می‌گرفت، به من
- و مادرش می‌گفت: «ای کاش منم قاطی شهدا بودم». الحمدلله به خواسته‌اش رسید.

حالش بود. به معنای حقیقی کلمه یک بچه مسلمان و مؤمن بود و مسائل اعتقادی برایش اهمیت زیادی داشت. به دو چیز بسیار اهمیت می‌داد؛ یکی نماز و دیگری غیبت. به یاد ندارم از نوجوانی‌اش یک روز نمازخواندن را ترک کرده باشد. روی غیبت کردن بسیار حساس بود و به شدت از انجام و شنیدن آن دوری می‌کرد. گاهی که در جمع خانواده و فامیل نشسته بودیم و کسی مشغول غیبت کردن بود می‌گفت: «اگر می‌خواهید بیرون بروم. صحبت‌هایتان که تمام شد برمی‌گردم».

به تمام معنا عاشق امام حسین (ع) بود. از همان کودکی لباس مشکی به تن می‌کرد و بین دسته‌های عزاداری سینه می‌زد. یادم هست وقتی که خیلی کوچک بود، طبل و زنجیر هم داشت و با آنها بین دسته‌ها راه می‌رفت و عزاداری می‌کرد.